



راهبر دایمی‌کادر قبال خیزش مردمی مصر

بهزاد قاسمی^۱

عبدالواحد عبادی^۲

چکیده

وابستگی سران رژیم‌های گذشته کشورهای انقلابی منطقه (به خصوص مصر) به امریکا و دخالت‌های متعدد ایالات متحده در امور داخلی آنان، منجر به خیزش‌های مردمی منطقه علیه تداوم حیات رژیم‌های عربی اقتدارگرا و مورد حمایت واشنگتن شد. به هر تعبیر اگر تحولاتی که از سال ۲۰۱۱ در مصر آغاز شد را خیزش عربی، ملی، اسلامی و مذهبی و یا ترکیبی از مجموعه عوامل به هم پیوسته بدانیم، نکته اساسی و حلقه وصل همه این جریان‌ها و گرایش‌ها مقابله با سیاست‌های امریکا بوده. ولی به رغم وجوه ضد امریکایی حرکت‌های مردمی مصر، دوره انتقالی پس از سقوط مبارک تلاش برای نزدیکی به امریکا صورت گرفته است. چون با ناتوانی امریکا در مهار تحولات سال ۲۰۱۱ و جنبش مصر استراتژیست‌های ایالات متحده را به فکر موج‌سواری برای روی

۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی و پژوهشگر (نویسنده مسئول)

۲. دانشجوی دوره دکتری دانشگاه بوعلی سینا



کار آوردن نیروهای مدنظر خود با هدف مهار بعد اسلام خواهانه و اسلام گرایانه ضد غربی و ضد سکولاریستی انداخت.

بر این اساس سؤال اصلی پژوهش این است: امریکا چه راهبرد و استراتژی در قبال تحولات مصر به خصوص دوره انتقالی طراحی و عملی کرد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پیگیری پروژه دموکراسی هدایت شده توسط امریکا از یک سو و وابستگی رهبری دوره انتقالی از سوی دیگر باعث شد تا خواسته‌های اصلی مردم به حاشیه رفته و جنبش از اهداف اساسی خود دور شود. در حقیقت علت این مسئله را باید در استراتژی ثبات/امنیت و سرکوب جنبش‌های انقلابی با هدف حفظ ثبات و جلوگیری از تسری تفکرات انقلابی به جوامع تحت نفوذ ایالات متحده در تحولات خاورمیانه و مصر که از اولویت اصلی دیپلماسی خود بوده جست‌وجو کرد.

کلیدواژه‌ها: امریکا، مصر، استراتژی، دموکراسی هدایت شده، دوره انتقالی.

مقدمه

در دوره جنگ سرد حفظ ثبات و امنیت سیاسی دولت‌ها و کشورهای خاورمیانه در تقابل با ایده‌های انقلابی کمونیستی به اولویت اول واشنگتن در راهبرد خاورمیانه‌ای تبدیل شده بود و هر گونه تحول حرکت‌های انقلابی در گفتمان سیاست خارجی امریکا با دریافت برچسب کمونیستی نفی و طرد می‌شد.^۱ با پایان جنگ سرد، سیاست حفظ وضع موجود جای خود را به نوعی مهندسی وضعیت جدید به وجود آمده در راستای تأمین منافع تنها ابرقدرت، یعنی امریکا، داد. آغاز جنگ خلیج فارس و حمله امریکا به عراق در دهه ۱۹۹۰ را آغاز سیاست‌های جدید امریکا در قبال منطقه، پس از تحولات نظام بین‌الملل، می‌دانند. زمانی که امریکا سیاست‌های خود در نظام تک‌قطبی را بر مبنای اصول هژمونی یا به تعبیری صلح امریکایی تنظیم و تعقیب می‌نمود، خاورمیانه یکی از اولویت‌های استراتژیک این کشور معرفی شد. از یک سو دستیابی به غنی‌ترین منطقه از نظر ذخایر زیرزمینی در راستای منافع این کشور و از سویی دیگر ضرورت تأمین امنیت تولید، عرضه و فرآیند انتقال انرژی به عنوان وظیفه یک هژمون در قبال متحدان و سایر کشورهای نظام بین‌الملل، حضور امریکا در فرآیند تحولات خاورمیانه را به امری محتوم بدل ساخت. واقعه یازده سپتامبر انگیزه و بهانه لازم را برای ظهور

۱. رضا سلیمانی، «رویکرد تئوریک به سیاست امریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در خاورمیانه»، پژوهشنامه/انقلاب/اسلامی، س ۱، ۱۳۹۱، ش ۲، ص ۹۴.



و تعقیب این اعتقاد مذهبی سیاسی توسط رهبران امریکا به وجود آورد. حمله به افغانستان و دستیابی به موفقیت‌هایی مقطعی در این کشور بیش از پیش طیف فکری مذکور را در امریکا بی‌باک ساخت و همین عامل سبب شد حمله به عراق با هدف اعلامی مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و در راستای ساختن کشوری دموکراتیک و پایبند به اصول حقوق بشری «بر مبنای تعاریف غربی» به عنوان الگویی در خاورمیانه در دستور کار قرار گرفت.^۱ تعقیب سیاست‌های اشاعه دموکراسی در خاورمیانه به سرعت زمینه تضعیف دولت‌های مرتجع عرب را فراهم می‌آورد و با گسترش انتقادات در منطقه، این سیاست تنها در قبال دولت‌های مخالف با سیاست‌های امریکا تعقیب شد، متحدان امریکا در خاورمیانه از این قاعده مستثنی شدند. برای نمونه می‌توان به رویکرد ایالات متحده در قبال خیزش‌های مردمی در بحرین و عربستان اشاره کرد. ایالات متحده پس از خیزش‌های مردمی منطقه در رویدادهای بحرین، در تنگنای سختی قرار گرفته است. امریکا سرمایه‌های عظیمی در بحرین دارد (ناوگان پنجم این کشور در بحرین مستقر است) و دارای روابط نزدیکی با حکومت محافظه‌کار و اقتدارگرای آل خلیفه است. از آن مهمتر واشنگتن روابط حساس و مهمی با ریاض دارد و نمی‌خواهد روابط این دو کشور آسیب ببیند، زیرا هرگونه چالش با این کشور منافع واشنگتن را با خطر مواجه خواهد کرد.^۲

دولت امریکا موضعی مبهم در قبال کشورهای متحد و همسو با خود اتخاذ کرده است. در این راستا، واشنگتن نگرانی‌های خود را از نظم و قانون در بحرین و هراس از مداخله بالقوه ایران بیان کرده است؛ زیرا ایالات متحده در چهارچوب اصلاحات سیاسی و اعطای حقوق شهروندی مدعی برقراری دموکراسی و آزادی‌های سیاسی در منطقه است؛ اما با این حال حمایت خود را از پادشاه و نخست‌وزیر انتخابی توسط او را نیز اعلام کرده است.^۳ این نشان از پارادوکس پایبندی واقعی امریکا به اصول آزادی و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت در کشورهای غیر همسو از یک جهت و استثناء متحدان خاورمیانه‌ای امریکا از این وضعیت است. در واقع امریکایی‌ها در مقابل وضعیت پیش آمده هم خواهان براندازی حکومت‌های غیر همسو با خود و هم خواهان هدایت انقلاب و شورش

1. Mearsheimer .John, Imperial by Design, The National Interest 2011, No . 111, Jan / Feb, p27.

۲. سلیمه دارمی، *بیداری/اسلامی*، «اعتراض‌های مردمی در شمال آفریقا و خاورمیانه: دشواری‌های بحرین در مسیر اصلاحات»، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۹۱، ص ۲۲۰.

۳. همان، ص ۲۲۱.



مردم در کشورهای با حکومت همسو به جهتی که آینده حضورشان در آن کشور تضمین شود هستند. در نظر امریکایی‌ها، اهتمام به نقش مردم تا جایی اعتبار دارد که منتهی به روی کار آمدن اسلام‌گرایان ضد غربی و ضد امریکایی نشود.

با مطالعه تحولات سال ۲۰۱۱ مصر در می‌یابیم که امریکا وقتی که با واقعیت جنبش مواجه شد تمام تلاش خود را بر این متمرکز کرد که انقلاب و رهبری موقت آن را در راستای منافع خود هدایت کنند؛ اینجاست که نظامیان با هماهنگی امریکا دست از حمایت از مبارک برداشته و رهبری دوره انتقالی انقلاب را بر عهده گرفتند؛ کیفیت مرحله انتقالی که جایگاه ویژه‌ای در مسیر انقلاب‌ها دارد و چگونگی رویکرد این مرحله در مصر نسبت به امریکا به عنوان متغیر تأثیرگذار، مسیر آینده جنبش را رقم زد، به گونه‌ای که در مصر در خلأ رهبری مردمی و در نتیجه اداره مرحله انتقالی به دست شورای نظامی باز مانده از دوره مبارک وابستگی‌های این نهاد به امریکا، این کشور همچنان تأثیرگذار بر تحولات مصر باقی ماند؛ لذا با توجه به آنچه گفته شد؛ چرا به رغم پررنگ بودن مخالفت با امریکا در حرکت مردمی مصر، این خواسته (مخالفت با امریکا) نهادینه نشد و رهبری دوره انتقالی پس از سقوط مبارک در تلاش برای نزدیکی به امریکا صورت گرفت. پیگیری پروژه دموکراسی هدایت‌شده توسط امریکا از یک سو و تمایل رهبری دوره انتقالی در مصر به امریکا از سوی دیگر باعث شد تا انقلاب از مسیر اولیه و اهداف اصلی دور شود و با مدیریت اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از سقوط مبارک زمینه روی کار آمدن گزینه ضعیف اخوان المسلمین یعنی محمد مرسی را فراهم آوردند به گونه‌ای که مقدمات ناکامی رئیس‌جمهور منتخب و کودتا علیه او و بازگشت به دوران اقتدار نظامیان در همین زمان فراهم شد. امریکا چه راهبرد و استراتژی در قبال تحولات سال ۲۰۱۱ و به خصوص دوره انتقالی^۱ مصر طراحی و عملی کرد؟

در کشورهای همسو با امریکا که انقلابیون از قدرت محدودی برخوردارند و احتمال جلوگیری از انقلاب وجود دارد، تمام تلاش امریکا مقابله با جنبش‌های مردمی و حمایت از دیکتاتورهاست؛ آن گونه که در بحرین، اردن و عربستان در جریان است. ولی در کشورهای غیر همسو با امریکا مانند لیبی و سوریه تلاش بر این است که حتی با دخالت نظامی به کمک انقلابیون آمده رژیم غیر همسو را ساقط نماید.

بنابراین، در رژیم‌های همسو که نارضایتی مردمی بسیار زیاد است و احتمال

۱. منظور از دوره انتقالی در اینجا مدت زمانی از سقوط مبارک تا انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن محمد مرسی است.

مقابله با آن نتیجه‌بخش نخواهد بود. رویکرد امریکا همراهی با انقلابیون در الفاظ و موضع‌گیری‌های دیپلماتیک است و تمرکز بر نفوذ در میان انقلابیون و هدایت انقلاب با هدف روی کار آوردن رهبران همسو یا دست‌کم جلوگیری از روی کار آمدن رهبران انقلابی و غرب‌ستیز تعلق گرفته است و دلایلی از این دست را می‌توان برشمرد. هدف دولت امریکا از پیگیری راهبرد و استراتژی مزبور در اختیار گرفتن سرنوشت سیاسی تحولات سال ۲۰۱۱ و به خصوص جنبش مصر بوده است. و به انحراف کشیدن جنبش و خیزش‌های مردمی و در نهایت بازگرداندن کشورهای دارای خیزش و به ویژه در مصر به شرایط پیش از انقلاب و جنبش بوده است.

۱. رویکرد نظری پژوهش

میان آرمان‌گرایی ویلسونی (حمایت از آزادی‌های اساسی به خصوص آزادی سیاسی و حق مشارکت سیاسی در قالب حق انتخاب و تغییر رهبران از طریق ساز و کارهای دموکراتیک) و محافظه‌کاری (حمایت از رژیم‌های سلطنتی همسو با امریکا) تضاد است که لاینحل ماندن این تضاد موجب عدم تعهد عملی واشنگتن به اعمال اصلاحات سیاسی در کشورهای غیر دموکراتیک خاورمیانه (به خصوص خاورمیانه عربی) مندرج در طرح خاورمیانه بزرگ امریکایی است. که خود را در قالب تقابل با حرکت‌ها و جنبش‌های مردمی از جمله قیام‌های مردمی خاورمیانه بعد از ۲۰۱۱ به خوبی نشان می‌دهد. (به معنای حق تعیین سرنوشت سیاسی مردم خاورمیانه) و نیز طرح خاورمیانه اسلامی مدنظر نظام جمهوری اسلامی ایران همواره مورد تأکید و تصریح بوده است و این قضیه خود را در قالب حمایت از جنبش‌ها و حرکت‌های ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری در خاورمیانه در سال‌های بعد از انقلاب و به ویژه در حمایت از مسئله بیداری اسلامی یا قیام‌های مردمی اخیر از ۲۰۱۱ به بعد نشان داده است. راهبرد واکنشی واشنگتن به بیداری اسلامی در خاورمیانه عربی بر هدایت و کنترل قیام‌های مردمی با هدف روی کار آوردن رهبران همسو با امریکا و یا دست‌کم جلوگیری از روی کار آمدن اسلام‌گرایان و رهبران انقلابی و مردمی صورت گرفته است.^۱

اصولاً در هر انقلاب و جنبشی مرحله‌ای به نام مرحله انتقالی وجود دارد. شاید با اندکی تسامح بتوان این مرحله را با مرحله‌ای با عنوان «حکومت میانه‌روها» که کرین برینتن از آن یاد می‌کند مشابه دانست. میانه‌روها که برینتن از آنان سخن می‌گوید، چهره‌ها

۱. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۱۲.





و گروهی مخالف هستند که در جریان انقلاب کم و بیش حضور دارند اما با رویکردی معتدل به مخالفت با رژیم مستقر می‌پردازند و نظر آنها بیشتر به اصلاح نزدیک‌تر است تا انقلاب. برخی از میانه‌روها حتی در رژیم دارای پست‌ها و مقامات سیاسی - اجرایی نیز بوده‌اند و به فراخور زمان در ساختار قدرت حضور داشته و یا دارند. اما در تعریف دولت موقت به دولتی گفته می‌شود که در دوران برزخ سیاسی، پس از انتقال قدرت از یک نظام سیاسی به نظام سیاسی دیگر (مثلاً تبدیل سلطنت به جمهوری)، تشکیل می‌شود و تا زمان تصویب قانون اساسی جدید و بنیان‌گذاری نهادهای تازه سیاسی عهده‌دار امور کشور است.^۲

با توجه به آنچه گفته شد در حقیقت دولت موقت اولین نتیجه عملی انقلاب است، اما دولت موقت برخاسته از خواست عمومی انقلابیون نیست زیرا که از طریق انتخابات به قدرت نمی‌رسد تجربه نشان داده است که دولت‌های موقت معمولاً به دو شکل قدرت را به دست می‌گیرند؛ بدین صورت که یا شورایی از رهبران انقلاب تشکیل می‌شود و با نام دولت موقت آغاز به کار می‌نماید یا اینکه توسط رهبری پذیرفته شده انقلاب مأموریت پیدا می‌کند تا کارویژه‌ای خاص دوران گذار را تهیه و تنظیم نموده آنها را اجرا نماید. نظر به اینکه بیشتر انقلاب‌ها در جهان سوم هم ضد استبدادی هستند و هم ضد استعماری بنابراین دولت‌های موقت وظایف متعدد و متنوعی را بر عهده می‌گیرند؛ از ایجاد بسترهای لازم برای تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی گرفته تا اداره کشور انقلاب زده و اداره اقتصاد آسیب‌دیده دوران انقلاب و ایجاد ساختارهای جدید برای مرحله جدید از قبیل تدوین قانون اساسی، برگزاری انتخابات متعدد و همه‌پرسی در مورد ساختار نظام و قانون اساسی و غیره. اما در این میان علاوه بر وظایف داخلی فوق دولت‌های انقلابی موقت با چالش عمده و مهم روابط خارجی به خصوص با کشورهای تأثیرگذار و استعماری هدف نیز مواجه‌اند. طبیعی است در نبود قانون اساسی و سایر نهادهای ساختاری تأثیرگذار بر تعیین سیاست خارجه، دولت موقت یا باید بر اساس آنچه خود می‌اندیشد عمل نماید یا باید به خواست رهبری انقلاب (در صورتی که توسط رهبری انقلاب تعیین شده باشد) تن دهد یا دستورات شورای رهبری انقلاب را اجرا کند. اینجاست که بحث روابط و سیاست خارجه به خصوص در مقابل کشور تأثیرگذار استعمارگر به چالشی عمده برای دولت‌های موقت تبدیل می‌شود و انتخاب مسیر تعامل

۱. کرین برنتن، *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲، ص ۱۷۵-۱۵۳.
 ۲. داریوش آشوری، *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)*، تهران، مروارید، ۱۳۷۸، ص ۱۶۸.

با کشور هدف بر مبنای خواست جامعه انقلابی یا ترجیح دادن اندیشه و منافع گروهی می‌تواند بر مسیر آینده انقلاب تأثیرگذار باشد. آنچه دولت‌های موقت در مصر با آن مواجه بودند نیز در همین چهارچوب می‌گنجد زیرا که از یک سو جنبش یا انقلاب هم ضد استبدادی بود و هم با اندکی تفاوت ضد استعماری اما دولت انتقالی خواهان حفظ و توسعه روابط با کشور استعمارگر و تأثیرگذار جهانی یعنی امریکا به عنوان متغیر ثابت بود.

دولت انتقالی در مصر به رهبری شورای نظامی که بازمانده ساختار قدیم قدرت بود با استفاده از قدرت نظامی و در خلأ رهبری، بدون مشروعیت مردمی با اقتدارگرایی و تحمیل خود بر انقلابیون مرحله انتقالی را رهبری می‌کرد. در حقیقت، یکی از پایه‌های رفتاری دولت موقت پس از انقلاب در مصر گرایش غرب‌گرایانه آن بود که در کنار رویکرد دموکراسی هدایت‌شده دولت امریکا در قبال انقلاب، تکمیل می‌شود. رهبری دوره انتقالی در مصر مبنای فکری لیبرالی، سکولاریستی و ناسیونالیستی داشت. نفی ارزش‌های موجود در جامعه جهانی ملاک اصلی انقلابی‌هاست که لیبرال‌ها اعتقاد به عکس‌نگرش آنان دارند و حامی ارزش‌های موجود جامعه جهانی هستند. از آنجا که انقلاب یک الگوی بزرگ برای انقلابی‌ها به منظور تحقق نمونه مشابه آن در سرزمین‌های پیرامون و در نتیجه جامعه جهانی تلقی می‌شود، صدور انقلاب رکن اصلی دیدگاه انقلابیون را تشکیل می‌دهد و نظام بین‌الملل از این دیدگاه، نظام سلطه است. شبیه به آنچه در قالب رژیم‌های پیشین تجسم یافته بود. و لذا با «در هر نظام سیاسی فرآیند سیاست از توانمندی و قدرت تصمیم‌گیری ساختارهای درونی نظام شکل می‌گیرد. به این معنی که نقش حکومت و ساختارهای سیاسی در ارتباط مستقیم با یکدیگرند و شکل‌گیری سیاست خارجی در درون نظام بر اساس منافع ملی و خواسته‌های ساختار داخلی نظام صورت می‌پذیرد.» اما در دوران گذار هنوز ساختارهای درونی جدید یا شکل نگرفته‌اند و یا اگر شکل گرفته هنوز توانایی و پختگی لازم برای ارایه تصمیم‌های مهم و تأثیرگذار را ندارند به همین جهت تصمیم‌سازی در بعد سیاست خارجی بیشتر متأثر از جریان‌های سیاسی مهم و تأثیرگذار و مراکز متعدد قدرت و نگرش‌های آنها است.

۱. علیرضا ازغندی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، قوم، ۱۳۸۱، ص ۲۲.





۲. رویه‌های دموکراتیک ایالات متحده در خاورمیانه و خیزش‌های عربی منطقه

دموکراسی‌سازی و یا صدور دموکراسی در قالب اصلاحات سیاسی، اعطای آزادی‌های سیاسی شهروندان و... به ابتدای تشکیل ایالات متحده و به خصوص پس از روی کار آمدن ویلسون و در جریان جنگ جهانی اول برمی‌گردد. گزارش ویلسون به کنگره مبنی بر این که امریکا باید یک جهان امن برای دموکراسی ایجاد کند، فقط یک بحث اخلاقی برای امریکا نبود بلکه او در یافته بود که حکومت‌های دموکراتیک همکاران بهتری از حکومت‌های پادشاهی و استبدادی برای امریکا و منافع آن هستند.^۱ نظم و ثبات مدنظر امریکا در دوره جنگ سرد که در مقابل کمونیست مطرح شده بود، دموکراسی را تنها دستاویز خود برای مقابله با ایدئولوژی مارکسیست‌ها تبدیل کرده و گسترش می‌داد. امریکا در دهه ۱۹۹۰ نظریه صلح دموکراتیک را به راهنمای عمل سیاست خارجی خود تبدیل کرد؛ کلینتون دموکراسی را سومین ستون سیاست خارجی خود می‌داند. در تئوری صلح دموکراتیک که در دهه ۱۹۸۰ طرح شد، طراحان سیاست خارجی امریکا معتقد بودند که دموکراتیک شدن دیگران منجر به کاهش منازعات میان امریکا و دیگر کشورها می‌شود. گسترش دموکراسی در واقع بهترین راه برای تضمین امنیت امریکا و برقراری صلح و ثبات بادوام ترسیم می‌شد. با افول کمونیست در شرق زمینه‌های دموکراسی غربی بر مدار ارزش‌های لیبرالیستی امریکایی شروع به ترویج خود کردند.^۲ در طرح خاورمیانه بزرگ امریکایی در بعد سیاسی، واشنگتن بر لزوم انجام اصلاحات سیاسی و اعطای آزادی‌های سیاسی به شهروندان و... تأکید می‌کرد.

۲.۱. رویه‌های دموکراتیک انتخاب رهبران در خاورمیانه: در این راستا، حمایت چند دهه‌ای امریکا از مقوله ثبات و نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و ضد استبدادی ملت‌های خاورمیانه در کشورهای عربی شمال آفریقا نهایتاً به ظهور پدیده انفجار مشارکت خواهی سیاسی ملت‌های مزبور در قالب خیزش‌های مردمی علیه تداوم رژیم‌های اقتدارگرا و مورد حمایت امریکا انجامید؛ ناتوانی ایالات متحده در مهار جنبش‌ها و قیام‌های مردمی خاورمیانه عربی، که مشخصه اصلی آن پیگیری الگوی دموکراسی کنترل شده در کشورهایی است که نمی‌توان موج آزادی‌خواهی در آنها را متوقف یا مهار کرد.^۳ ارتقای جامعه مدنی، انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی واقعی در

۱. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۰۵.

2. Fukuyama Francis, *The End of History and Last Man*, London: Hamish Hamilton, 1992, p1.

۳. رضا سلیمانی، همان، ص ۹۵.

خاورمیانه، مانند هر منطقه دیگر، تنها به دست نیروهای سیاسی منطقه و سازمان‌هایی که مردم آن را نمایندگی می‌کنند میسر است. بر این اساس ایالات متحده در اصول آزادی‌های سیاسی و دموکراسی‌سازی در خاورمیانه متفاوت و به تعبیر دقیق‌تر متناقض با اصول دموکراتیک عمل کرده است.

عدم تعهد عملی ایالات متحده به اصول دموکراتیک و شعارهای مردم‌سالارانه مورد تأکید خود در رهیافت واشنگتن در برابر بحرین و عربستان از یک سو و رویکردش در قبال تحولات سوریه، لیبی، تونس و مصر از سوی دیگر نمود و ظهور یافته است. سیاست ایالات متحده با منافع استراتژیک و راهبردی آن در خلیج فارس در هم تنیده شده است؛ به گونه‌ای که این دیدگاه در واشنگتن وجود دارد که روابط خود را با عربستان سعودی باید در مسیر ثابت و بدون تغییری حفظ کند، اما شکست در تحت فشار قرار دادن مؤثر متحدانش ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد.^۱

۲.۲. میزان کمک‌های مالی (بودجه) اختصاص داده شده توسط امریکا به ارتقای دموکراسی: در موضوع مقایسه بودجه‌ای که کنگره، سنا یا بنیادهای فعال حامی دموکراسی در امریکا مانند بنیاد دفاع از دموکراسی^۲ که به ارتقای دموکراسی در کشورهای عربی و جمهوری اسلامی ایران اختصاص می‌دهند متفاوت است، این مسئله می‌تواند سیاسی و تاکتیکی بودن حمایت واشنگتن از مردم‌سالاری و دموکراسی را به خوبی نشان دهد. برای مثال نگاهی به بودجه‌های مصوب سنای امریکا در پنج سال گذشته گویای آن است که در سال ۲۰۰۷ مبلغ ۶۶ میلیون دلار برای «گسترش دموکراسی در ایران»، سال ۲۰۰۹ مبلغ ۵۵ میلیون دلار برای «جنگ نرم با ایران»، سال ۲۰۱۰ مبلغ ۵۵ میلیون دلار برای «نفوذ در ایران، مقابله با فیلترینگ سایت‌های ضد ایرانی، تحریک قربانیان سانسور در ایران، آموزش الکترونیکی ایرانیان مخالف نظام برای براندازی نرم و شبکه‌سازی اینترنتی برای اغتشاشگران بعد از انتخابات ریاست جمهوری، ارایه آموزش‌های لازم رسانه‌ای و کامپیوتری برای راه‌اندازی سایت‌ها جهت اطلاع‌رسانی» و مبلغ ۲۰ میلیون دلار بودجه تکمیلی برای «مبارزه با ایران از طریق فعالیت‌های اینترنتی» و در سال ۲۰۱۱ مبلغ ۲۵ میلیون دلار برای «حمایت از هکرها برای تخریب فضای سایبری ایران»، تخصیص یافته است. در واقع همه ساله مبالغی به «صندوق دموکراسی خواهی در ایران» واریز می‌شود.

1. Toby jones. time to disband the Bahrain-based u.s. fifth fleet, the atlantic, 10june, 2011, p11.

2. Foundation for Defence of Democracies.





با افزایش بودجه سازمان‌های غیر دولتی غربی (مانند بنیاد دموکراسی امریکا و بنیاد وست مینستر بریتانیا) جهت ارائه خدمات فنی به سازمان‌های غیر دولتی منطقه خاورمیانه بزرگ، مانند آموزش فنون لازم برای ایجاد پایگاه (پلاتفورم) اجتماعی و سیاسی، اعمال نفوذ و فشار بر دولت‌های خود و جلب پشتیبانی مردم و رسانه‌ها،^۱ و سایر اقدامات ایالات متحده برای اجرای دموکراسی و آزادی‌های سیاسی دقیقاً پارادوکسی است که امریکا با آن روبه‌روست؛ زیرا بودجه بنیاد دموکراسی امریکا برای اجرای به اصطلاح دموکراسی در ایران بوده که در راستای اهداف مورد نظر خود دنبال می‌شود. در حالی که همین اقدام در عربستان سعودی و بحرین برای حفظ امنیت/ثبات رژیم‌های محافظه کار توسط کنگره، سنا یا بنیادهای فعال حامی دموکراسی صورت می‌گیرد. بر این اساس برخی از سیاستمداران امریکایی معتقدند که فشار زیاد برای اصلاحات بر روی عربستان باعث می‌شود ثبات در این کشور به خطر بیفتد. بنا به اظهار وزیر خارجه عربستان «پادشاهی به سمت اصلاحات می‌رود اما آنها دارند این کار را با شرایط خودشان انجام می‌دهند.»^۲

۲.۳. چرخش و شکست استراتژی ایالات متحده در خاورمیانه پس از بیداری اسلامی:
در مسئله دموکراسی ایالات متحده به این نتیجه رسید که می‌بایست از یک سو به برنامه خود چهره‌ای ایدئولوژیک و آرمانی بدهد و از سوی دیگر شرایط ذهنی جامعه جهانی را به گونه‌ای تغییر دهد تا بتواند در صورت لزوم عامل نظامی را که در آن از تفوق و برتری کامل برخوردار است با آزادی عمل و کارآیی بیشتری به کار گیرد. از این منظر، امریکا با اشاعه و گسترش سیاست برخورد تمدن‌ها به عنوان جایگزینی برای جنگ سرد و در پیش گرفتن سیاست متشنج و بحرانی کردن منطقه بود تا بتواند از این طریق هژمونی خود را در منطقه گسترش دهد. امریکا برای دستیابی به اهداف خود در منطقه از عناوین «ارتقای حقوق بشر و استقرار دموکراسی» استفاده می‌کند. در هر صورت، حمایت چند دهه‌ای امریکا از مقوله ثبات و نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و ضد استبدادی ملت‌های خاورمیانه در کشورهای عربی و شمال آفریقا نهایتاً به ظهور پدیده انفجار مشارکت‌خواهی سیاسی ملت‌های مزبور در قالب خیزش‌های مردمی علیه رژیم‌های عربی اقتدارگرا انجامید.

1. Geoffrey Garret, "Globalization's Missing Middle", Foreign Affairs, Nov. 2004, p2-4.

2. Kelly Grijalva, The Saudi-United States Relationship Post 9/11: New Public Viewpoint, Same Foreign Policies, 2005, in: http://srb.stanford.edu/nur/GP200A%20Papers/Grijalva_paper.pdf, p1.



برنامه اصلاحات خاورمیانه در عمل با موانع و مشکلات متعددی روبه‌رو بوده است. اولاً این فرض که نیروهای خارجی می‌توانند موجب استقرار دموکراسی در منطقه شوند دست‌کم بحث‌برانگیز و قابل سؤال است. تجربه عراق طی چند سال گذشته به نحوی جدی پایه‌های این فرض را متزلزل کرده است. ثانیاً آمریکا به دلیل عملکرد گذشته‌اش، پشتیبانی بی‌قید و شرط از اسرائیل و حمایت از نظام‌های دیکتاتوری در منطقه، در افکار عمومی منطقه از اعتبار لازم برخوردار نمی‌باشد تا بتواند نقش منجی دموکراسی را به راحتی ایفا نماید. حمله نظامی به عراق چهره آمریکا را در افکار عمومی منطقه تیره‌تر ساخته و حساسیت بیشتری نسبت به مداخلات آمریکا در منطقه برانگیخته است.^۱ از سوی دیگر، با توجه به باورها و گرایش‌های سیاسی مردم منطقه، طرح خاورمیانه بزرگ با یک تناقض روبه‌رو است. زیرا احزاب سیاسی، مطبوعات آزاد و برگزاری انتخابات شفاف و دموکراتیک با برقراری حق رأی مساوی برای همگان در کشورهای منطقه موجب روی کار آمدن رهبرانی خواهد شد که دیدگاه بیشتر نخبگان و مردم آن کشورها را مطرح می‌سازند که در برهه کنونی ضد آمریکایی یا دست‌کم غیر آمریکایی می‌باشد. امری که به احتمال قوی آمریکا تحمل نخواهد کرد و مغایر با اهداف طرح خاورمیانه بزرگ می‌باشد.

۳. رویکرد عملی امریکادر قبال خیزش‌های منطقه در سال ۲۰۱۱

تبیین تضاد ابعاد آرمان‌گرایانه با منافع محافظه‌کارانه امریکا در حمایت از امنیت رژیم‌های سلطنتی متحد یا همسو با غرب و امریکان نشان داد که پایبندی عملی و اشنگتن به نقش مردم تا جایی اعتبار دارد که منتهی به روی کار آمدن اسلام‌گرایان ضد غربی و ضد آمریکایی نشود. طرح خاورمیانه بزرگ آمریکایی به علت توجهی که به لزوم تضعیف استبداد به عنوان ریشه تروریسم و تقویت آزادی و دموکراسی به عنوان راه حل تقابل با افراط‌گرایی در خاورمیانه کرده است، در مقطعی به تقویت جریان‌های اسلام‌گرایانه‌ای منتهی شد که از طریق ساز و کار انتخابات و... وارد قدرت سیاسی شدند و قدرت گرفتند که این طرح با منافع محافظه‌کارانه ایالات متحده تضاد داشت. زیرا یکی از اولویت‌های همیشگی ایالات متحده در خاورمیانه حمایت از اقتدارگرایی و رژیم‌های اقتدارطلب همسو با سیاست‌های خود در منطقه بوده است.

۳.۱. بیداری اسلامی و خاورمیانه کنونی: با شروع قیام‌های مردمی در خاورمیانه و

1. Kirstin Archick, "European Views and Policies Toward the Middle East", CSR Report for Congress, March, p4.



شمال آفریقای دو سال گذشته رژیم‌های تونس، مصر، لیبی و یمن سقوط کرده‌اند و ناآرامی‌ها در بحرین ادامه یافته است. آمریکا نگران گسترش این ناآرامی‌ها به عربستان سعودی، اردن، مراکش، امارات متحده عربی و کویت است که با اعتراضات مردمی مواجه بوده‌اند. آمریکا در راهبرد نوین خود تلاش می‌کند با تقویت گروه‌های افراطی مانع به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در کشورهای دارای خیزش مردمی شود. درباره اسلام‌گرایان برای نمونه اخوان المسلمین مصر که گروهی اسلام‌گراست و تحقق آرمان‌های اسلامی و ایمانی از اهداف اولیه آن به شمار می‌آید، اخوان المسلمین در تلاش‌اند نشان دهند دموکراسی مدنظر آنها با ارزش‌ها و اصول اسلامی سازگار است و دموکراسی‌خواهی به مفهوم فقدان مطالبات اسلام‌گرایانه نیست. محمد مهدی عاکف مرشد سابق اخوان در این باره گفته:

ما در مصر حکومت مدنی با مرجعیت اسلام می‌خواهیم. بنابراین، مرجعیت اسلام و مبنا بودن اسلام برای تمام قوانین در چهارچوب حکومت مدنی از موضوع‌های جدی مورد توجه اخوان المسلمین است.^۱ با برهم خوردن نظم پیشین در منطقه، میزان و نحوه اقدامات قدرت‌های منطقه‌ای، بین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز تغییر نمود. در چنین شرایطی که حفظ نظم پیشین به دلیل غیر قابل پیش‌بینی بودن این تحولات برای آمریکا غیر ممکن شد، این کشور تلاش کرد از طریق مدیریت برخی از این تحولات، شرایط را برای تشکیل نظامی جدید فراهم کند. آمریکا در این برهه زمانی تلاش کرد از طریق سیاست‌های نیابتی و حمایت از برخی کشورهای منطقه‌ای، مدیریت این تحولات را بر عهده گیرد. حمایت آمریکا از عربستان سعودی در قبال مدیریت گذار قدرت از علی عبدالله صالح به معاون اول او در یمن، سکوت حمایت‌گرانه آمریکا از عربستان سعودی و آل خلیفه در سرکوبی معترضان بحرینی، حمایت از ایفای نقش قطر و عربستان در تحولات لیبی و در نهایت تلاش‌های این دو کشور به نیابت از آمریکا در حمایت از نیروهای شورشی سوریه، همگی نشان‌دهنده تلاش آمریکا برای مدیریت شرایط جدید است.^۲

از سوی دیگر، قدرت‌های منطقه‌ای در راستای گسترش نفوذ خود در خاورمیانه یا به منظور جلوگیری از گسترش دامنه این تحولات به کشورهای خود، سعی در ایفای نقش مؤثری در تحولات جدید دارند؛ به گونه‌ای که کشوری همچون ترکیه تلاش می‌کند از

۱. زهرا خدایی، «اخوانی‌ها، دموکراسی مدنظر خود را روی کار می‌آورند»، خبرآنلاین، ۱۳۹۰/۲/۱۸، ص ۱.
 ۲. مسعود اسداللهی، «تلاش آمریکا برای انحراف حرکت بیداری اسلامی»، مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۱۱، ۱۳۹۰، ش ۴۷، ص ۲۱۵.



شرایط پیش آمده در راستای گسترش نفوذ خود در منطقه، به ویژه در راستای احیای سیاست‌های نوعثمانی، استفاده نماید. عربستان سعودی نیز، به دلیل زبانی که از تغییر نظم خاورمیانه می‌دید، تلاش می‌کند رفتارهای خود را در راستای تأمین منافع خود، که به موازات منافع امریکا و محور سازش در خاورمیانه است، تعقیب نماید.

با گسترش بیداری اسلامی در منطقه اشتباه بودن انگاره‌هایی که غرب و امریکا در طول سالیان گذشته سیاست‌های خود را بر مبنای آنها تنظیم کرده بود، محرز شد. این انگاره‌ها عبارت‌اند از: امریکا می‌تواند به رژیم‌های عربی در خصوص همکاری امنیتی و ثبات در بازارهای نفت و گاز اعتماد کند بدون اینکه خواهان اصلاحات سیاسی و اقتصادی در این کشورها باشد یا اینکه امریکا کنشگر اصلی عرصه تحولات خاورمیانه است و می‌تواند به راحتی با رقبا و دشمنان خود مقابله کند.

ناتوانی امریکا و متحدانش برای ایفای نقش در منطقه و انجام تغییرات دلخواه خود، به ویژه در قبال سوریه و در مرتبه کمتری درباره عراق، نشان از کاهش نفوذ و اثرگذاری جدی این کشور بر موازنه قدرت در منطقه و ناکامی در شکل دهی به نظم مورد نظر خود در خاورمیانه دارد.^۱ نظم حاکم در خاورمیانه پس از موج دموکراسی خواهی در خاورمیانه از بین رفته است و کشورهای مختلف از روسیه و چین گرفته تا ترکیه و قطر به دنبال تعریف جایگاهی برای خود در عرصه بین الملل به ویژه خاورمیانه هستند. در این راستا حمایت چند دهه‌ای امریکا از مفهوم ثبات در منطقه برای حفظ منافع خود و نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و ضد استبدادی ملت‌های کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در نهایت به ظهور پدیده مشارکت خواهی و آزادی خواهی سیاسی ملت‌های مذکور در قالب بیداری اسلامی علیه تداوم رژیم‌های عربی اقتدارگرا و مورد حمایت امریکا ختم شد. امریکا ناتوان در مهار جنبش‌ها و قیام‌های مردمی در خاورمیانه عربی به سیاست هدایت و کنترل تحولات در این کشورها مبادرت کرده است.^۲

با عنایت به این مسئله که رژیم‌های سرنگون شده در منطقه به همراه رژیم صهیونیستی متحد امنیتی امریکا در منطقه بودند و در راستای باثبات سازی در چهار چوب منافع امریکا حرکت می‌کردند، در این شرایط بی‌ثبات و خلأ امنیتی به وجود آمده، امریکا قدرت تأثیرگذاری خود را از دست داده و نگران از دست دادن نفوذ خویش است. ناآرامی‌ها در جهان عرب و جایگزین شدن دولت‌های اسلام‌گرا به جای رژیم‌های دوست و مورد اعتماد

1. Pollack .Kenneth M. (2012) Shifting sand in Middle East, brooking institute, 14 feb. 2012, accessed, p1.

۲. رضا سلیمانی، همان، ص ۹۴.



رژیم صهیونیستی و احتمال اتخاذ سیاست‌های خصمانه از سوی آنها موجب نگرانی مقامات این رژیم شده است. در داخل فلسطین هم عموم مردم خواستار اتخاذ سیاستی قاطع در قبال این رژیم و اتحاد فتح و حماس هستند. اسراییل مسلماً در این شرایط امنیت خود و چشم‌انداز صلح با اعراب را مثبت ارزیابی نمی‌کند و خود را در محیطی تهدیدآمیز می‌بیند.^۱

۳.۲. شواهد عینی تضاد رفتاری واشنگتن: راهبرد دموکراسی‌سازی امریکا در طرح خاورمیانه بزرگ با یک چالش جدی روبه‌رو بوده است که نهایتاً ایالات متحده را به راهبرد سنتی اولویت‌دهی به ثبات و حمایت از رژیم‌های غیر دموکراتیک عربی سوق داد. زیرا برگزاری انتخابات در خاورمیانه، به عنوان یک شاخص عینی در کمک به ارتقای دموکراسی در این منطقه، با وجود تمامی محدودیت‌ها و اعمال فشارهای دولتی غالباً به پیروزی سیاسی نیروها و جریان‌هایی انجامیده که با سیاست منطقه‌ای امریکا مخالف بودند. بر این اساس، در بسیاری از کشورهای منطقه با این فضای انتخابات و گسترش نقش مردم و تعیین سرنوشت خود پیروزی اسلام‌گرایان را در پی داشت. پس از آشکار شدن پیامدهای سیاسی نامطلوب پایبندی به دموکراسی‌سازی در خاورمیانه در دوره بوش با انتقادات و نگرانی‌های زیادی همراه بود. با روی کار آمدن اسلام‌گرایان مخالف امریکا امنیت و ثبات مورد دلخواه ایالات متحده با تهدید همراه بوده است.

برای نمونه در جریان شکل‌گیری سیاسی عراق جدید گروه‌های شیعی و مجلس‌اعلای اسلامی دارای گرایش بیشتری به سوی ایران هستند و ارتباط آنها با مقامات ایرانی نیز قوی‌تر است. این گرایش تا حد زیادی به این واقعیت مربوط می‌شود که اکثر رهبران مجلس‌اعلا سال‌های تبعید خود را در ایران سپری کردند و در طول سال‌های جنگ ایران و عراق نیز در کنار مردم ایران بودند؛ و گروه‌های کردی حاضر در قدرت سیاسی نیز روابط خوبی با جمهوری اسلامی داشته و شیعیان عراق چه در سطح توده و چه در سطح نخبگان، نه تنها پذیرای نقش مؤثر ایران در صحنه عراق هستند، بلکه خواهان آن نیز می‌باشند.^۲

در حقیقت، قدرت‌گیری برخی گروه‌های اسلام‌گرا^۳ یا غیر همسو با سیاست‌های امریکا

1. Christopher M. Blanchard, et al., "Change in the Middle East: Implications for US Policy," Congressional Research Service, March 7 2012, www.crs.gov, p3.

۲. محمدرضا تخشید و اردشیر نوریان، «یک‌جانبه‌گرایی امریکا و تأثیر آن بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، علوم سیاسی، ۱۳۸۷، ش ۱۲، ص ۲۷.

۳. در تنها دو کشوری که در جهان عرب انتخابات شفاف و آزاد برگزار شد، یعنی عراق و فلسطین، باعث اولویت‌دهی واشنگتن به ثبات در منطقه بوده است.

که بر آئیند دموکراسی سازی نسبی در عراق و حمایت از انتخابات در مناطق فلسطینی بوده است، نشان داد که اعتقاد به آزادی های سیاسی و حق تعیین سرنوشت جای خود را به ثبات و حفظ امنیت داده است.

۴. خیزش های مردمی مصر و فرآیند شکل گیری دوره انتقالی

در مصر جایگاه رهبری در همه مراحل انقلاب خالی است و این عمده ترین آسیب یک انقلاب است که سبب شد در مصر در جریان انقلاب، جمعیت خیابانی تصمیم بگیرد به کدام سو حرکت کند؛ به گونه ای که در روزهای اوج حضور مردم در خیابان، خبرگزاری ها هیچ خبر خاصی از برنامه خاص انقلابیون نداشتند و فقط سیل جمعیت و شعارهای آن را گزارش می کردند. در واقع: «در این حوادث رهبری کارزماتیک در انقلاب ها جایش را به رهبری جمعی داد که بعضاً در فضای مجازی شکل می گیرد و بعد عمل می کند. وقتی مبارک اعلام کرد که استعفا نمی دهم شبکه جوانان در فضای مجازی اعلام کردند که چه کار کنند؟ لذا یک سری به سمت مجلس و یک سری هم به سمت رادیو و تلویزیون رفتند.»^۱ بنابراین آنچه مشاهده می شود خالی بودن جایگاه رهبری و تصمیم گیری و هدایت گری است و احزاب و گروه ها هر کدام جداگانه تصمیم می گرفتند. اگر چه همه حول محور سقوط شخص مبارک متفق بودند و در روزهای نزدیک به پیروزی متحد، اما عملاً رهبری واحد که همه گروه ها و احزاب او را قبول داشته باشند وجود نداشت. تفاوت دیگر در ماهیت شعارها بود. حضرت امام در چند سال قبل از پیروزی انقلاب هم نظریه حکومت اسلامی را مطرح و مشخص کرد و هم در شعارهای مردم متبلور شد که نوع حکومت باید اسلامی باشد؛ در حالی که در مصر عمده ترین شعار مردم (ارحل) یعنی «برو» و (الشعب یرید اسقاط النظام) یعنی «ملت خواهان سرنگونی نظام است» بود و هیچ برنامه معین و مشخصی برای مرحله بعد از پیروزی دیده نمی شود. و اصلی ترین هدف همانا براندازی رژیم حاکم بود.

در حقیقت در مصر تا لحظه سقوط مبارک و پس از آن استعفای معاون وی یعنی عمر سلیمان برنامه خاصی از جانب انقلابیون مشاهده نمی شود؛ حتی اخوان المسلمین برجسته ترین و منسجم ترین حزب اسلامی مبارز نیز برنامه ای برای اداره مرحله انتقالی نداشت و همه منتظر سیر حوادث بودند. و بنابراین در نبود رهبری در مصر عملاً اداره مرحله انتقالی منتظر قدرتمندترین نهاد ساختار قدیم قدرت در مصر یعنی ارتش بود و

۱. امیر نورانی، «مصر؛ بیداری اسلامی و الگوی ایران»، انقلاب/اسلامی، ۱۳۹۱، س ۹، ش ۲۸، ص ۲۰۸.





چنین نیز شد. به معنی دیگر ارتش یعنی نهاد اقتدارگرای کهنه وابسته به قدرت سابق، عملاً در خلأ به وجود آمده، رهبری دوران گذار و مرحله انتقالی را در دست گرفت و شورای نظامی، دولت موقت را انتخاب کرد. نخست وزیران دولت موقت انتخاب شده توسط ارتش عبارت بودند از احمد شفیق که خود از جمله نظامیان طرفدار مبارک و نخست وزیر واپسین روزهای او بود. پس از نارضایتی مردم از احمد شفیق که بعدها کاندیدای اصلی رقیب ریاست جمهوری شد، عصام شرف و بعد از او کمال جنزوری از جانب شورای نظامی به نخست وزیری رسیدند که هر دو در زمان رژیم پیشین عضو کابینه بودند. با این بیان در حقیقت دولت موقت مصر با بیان بریتن مطابقت بیشتری دارد. در هر صورت دولت مرحله انتقالی مصر مشروعیت خود را نه از رهبری مردمی که اصلاً وجود نداشت بلکه از یکی از نهادهای ساختار قدیم قدرت یعنی شورای نظامی می گرفت و نمی توانست خواست انقلابیون یعنی ایجاد دگرگونی در ساختار قدرت را تحقق بخشد. به همین جهت فقدان رهبری در جنبش مصر «موجب شد روند تحولات انقلابی به کندی پیش برود و یکی از عوامل سردرگمی تحولات این کشور است»^۱ تحولاتی که در بخش سیاست خارجه و در موضع گیری در مقابل کشور تأثیر گذار هدف یعنی امریکا جایگاه ویژه ای پیدا می کند.

۴.۱. تلاش های امریکا برای نفوذ در دولت انتقالی مصر: تجربه دهه های گذشته نشان داده است که اولویت اساسی و اولیه سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه حمایت از رژیم هایی است که به هر نحو توانسته اند امنیت و ثبات را ایجاد کرده همسو با منافع امریکا و بی خطر برای اسرائیل باشند؛ خواه دموکراتیک یا استبدادی باشند. اما این مهم خود به نقطه چالش سیاست خارجه امریکا در این منطقه نیز تبدیل شده است. نقطه چالش هنگامی است که امریکا ناچار به حمایت از رژیم های استبدادی باشد. زیرا که امریکا در شعار سردمدار ادعای دموکراسی خواهی و حمایت از دموکراتیک سازی است. در تاریخ معاصر ایران این تضاد در ادعا و عمل امریکا کاملاً آشکار بود؛ زیرا در سال های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی نیز به رغم اعلام سیاست دفاع از حقوق بشر کارتر و اعتقاد بر اینکه یکی از عوامل سرعت بخش انقلاب اسلامی این سیاست بود اما حقایق چیز دیگری را نیز نشان می دهد و آن اینکه کارتر در سال ۵۶ از شاه ایران حمایت کرد و ایران را جزیره ثبات خواند. «همه نشانه های رفتاری امریکا در روند پیروزی انقلاب

۱. محمدجواد هراتی، «تفاوت نقش و جایگاه رهبری در انقلاب اسلامی ایران و جنبش بیداری مصر»، انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، س ۹، ش ۲۸، ص ۲۳۴.



اسلامی ایران حاکی از جدیت امریکایی‌ها در پیگیری راهبرد اولیه خود مبنی بر برخورد با قیام مردمی ایرانیان در دهه ۱۳۵۰ شمسی یعنی جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی ایران بوده است.^۱ با این حال امریکا پس از دریافت این حقیقت که با واقعیت انقلاب اسلامی روبه‌رو است با هدف انحراف انقلاب از اهداف ضد استعماری خود در صدد بود با نفوذ در انقلاب و روی کار آوردن نیروهای مورد نظر خود، حداقل دموکراسی کنترل شده و همراه کننده‌ای را در ایران به وجود بیاورد تا ایران را در اردوگاه غرب نگه دارد. بنابراین اولین کشورهایی بود که اقدام به شناسایی دولت موقت کرد و حتی با سران دولت موقت مذاکراتی نیز انجام دادند. اسناد لانه جاسوسی نیز نشان می‌دهد که ایالات متحده چگونه برای خارج کردن امام از صحنه سیاسی کشور در صدد جذب افراد مؤثر و مهم دولت موقت از جمله بنی‌صدر و امیرانتظام برآمده بود و مثلاً در مورد جذب بنی‌صدر، در ظاهر به عنوان مشاور اقتصادی یک شرکت امریکایی با حقوق ماهانه هزار دلار دعوت به همکاری می‌شد، اما در واقع رابط سازمان سیا تلاش می‌کرد تا وی را به استخدام این سازمان درآورد.^۲

اما رویکرد ایالات متحده امریکا نسبت به انقلاب مصر بی‌تشابه با انقلاب ایران نبود؛ اضافه بر اینکه امریکا از انقلاب ایران تجربه اندوخته بود و بنابراین از هر گونه اقدام ظاهری که ممکن بود عصبانیت مردم مصر را به همراه داشته باشد و یا نیروهای معتدل طرفدار امریکا و یارانش که رهبری دوران گذار را در دست داشت را در یک وضعیت بحرانی قرار دهد آن گونه که در مورد ایران انجام شد اجتناب کرد. اصولاً طرح دموکراسی‌سازی اجباری امریکا در خاورمیانه به علت جواب معکوس گرفتن و احساس خطر از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان اصول‌گرا و یا به قول امریکایی‌های تندرو باعث شد که امریکا مجدداً استراتژی قبلی خود مبنی بر حمایت از نظام‌های امنیت‌ساز، مطمئن و همراه با امریکا و در شرایط روبه‌رو شدن با واقعیت انقلاب همراهی با انقلاب‌ها در ظاهر و در حقیقت برای ایجاد دموکراسی هدایت شده و همسو با منافع امریکا را در پیش بگیرد. در مصر نیز واشنگتن سیاست اخیر را در پیش گرفت یعنی «دموکراسی هدایت شده یا دموکراسی کنترل شده که منظور از آن پذیرش دموکراسی در چهارچوب امنیت و منافع ملی امریکاست».^۳ لذا از مبارک خواست تا کنار رود و با زد و بندهای پشت پرده با

۱. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۰۰.

۲. بهرام نوازی، *الگوهای رفتاری ایالات متحده امریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۸۳، ص ۹۸.

۳. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۱۴.



نظامیان همراهی کرد و برای تأثیر گذاری بر تحولات آتی، افرادی همچون البرادعی، عمر موسی و احمد شفیق را وارد میدان رقابت انتخابات ریاست جمهوری کرد به گونه‌ای که کاندیدای اخوانی که احتمال می‌رفت چالشی برای امریکا و اسراییل بیافریند به صورت بسیار ضعیف و فقط با یک درصد آرا نسبت به کاندیدای ساختار قدیم قدرت یعنی احمد شفیق به پیروزی دست یافت.

۴.۲. رویکرد هبری مرحله انتقالی موقت مصر نسبت به امریکا: پس از مرگ عبدالناصر، انورسادات با برهم زدن روابط با بلوک شرق متوجه امریکا شد. از آن زمان تاکنون ارتش مصر روابط مستحکمی با ایالات متحده امریکا دارد؛ به گونه‌ای که بخشی از نظامیان مصری یا در امریکا تحصیل کرده‌اند یا توسط امریکایی‌ها آموزش دیده‌اند و از لحاظ مالی نیز سالیانه ۱/۳ میلیارد دلار کمک نظامی و حدود ۸۰۰ میلیون دلار کمک اقتصادی را از امریکا دریافت می‌نمایند و امریکا در تأمین تجهیزات ارتش مصر نیز نقش اصلی را دارد. از سوی دیگر ارتش مالک کارخانه‌ها و شرکت‌های متعددی است که به تولید انواع محصولات مصرفی، اعم از مواد غذایی، کالاهای ساختمانی مانند سیمان، اتومبیل، دارو و مصنوعات دیگر می‌پردازد. ارتش همچنین بزرگ‌ترین مالک زمین در بخش عمومی کشور است. در مجموع افسران ارتش از حقوق‌های بالاتر، مسکن بهتر و بهداشت مناسب‌تر برخوردار می‌باشند^۱ و بنابراین خواهان حفظ وضع موجود و ساختارهای قدیم هستند که با خواسته‌های انقلابی فاصله دارند؛ و مسلم است که ارتش مصر به منظور تداوم کمک‌های نظامی امریکا و حفظ موقعیت و جایگاه سیاسی و اقتصادی خود، تمام تلاش خود را برای حفظ روابط دوستانه با امریکا به کار خواهد برد.

از طرفی دیگر ژنرال عبدالفتاح السیسی وزیر دفاع مصر که برکناری محمد مرسی رئیس‌جمهوری مصر را مهندسی کرد، از اعضای شورای نظامی دوره انتقالی بود که در سال ۲۰۰۶ در یک کالج جنگ در کارلیسل پنسیلوانیا امریکا حضور داشته است و روابط بسیار خوبی با امریکایی‌ها دارد؛ و همواره بین سران دو ارتش امریکا و مصر ارتباط تنگاتنگی وجود داشته است. آنها اتحادی قوی دارند و بی‌تردید با چراغ سبز پنتاگون، حکومت منتخب را سرنگون کردند. همچنین شواهد زیادی از ارتباط مستمر السیسی و چاک هگل، وزیر خارجه امریکا در ایام قبل از سرنگونی مرسی وجود دارد.^۲ علاوه بر این شورای نظامی پس از به دست گرفتن قدرت، هیئت‌نی نظامی برای

۱. تاریخ مشاهده خبر: ۱۳۹۲/۵/۱۰، ۲۰۱۳ (م) alomq@aljazeera.net

۲. پایگاه خبری کانپرس، شماره خبر ۱۵۸، ۹۰۱۳۹۲ (۱۳۹۲) www.kanipress.ir



اطمینان بخشی به امریکا فرستاد.^۱ در کنار این وضعیت و پرورش مبانی فکری ملی گرایی عربی، ارتش مصر به ترویج و تبلیغ مبانی فکری سکولاریسم و مدرن گرایی پرداخت؛ به گونه‌ای که این مبانی امروزه نه تنها در ارتش بلکه در بخشی از جامعه مصر نیز به عنوان ارزش و هنجار پذیرفته شده است. این امر به خاطر آن بود که ارتش مصر از ابتدا نیروهای اسلام‌گرا را به عنوان اصلی‌ترین دشمن داخلی خود معرفی کرد؛ لذا برای حذف و به حاشیه بردن آنها تلاش کردند که سکولاریسم در مقابل اسلام سیاسی و مدرنیسم را در مقابل آنچه که آن را بنیادگرایی اسلامی نامیدند تبلیغ کنند؛ لذا باید گفت که ارتش مصر با این مکتب فکری پرورش یافته است. بنابراین رهبری دوره انتقالی در مصر، خودساخته، سکولار، ملی‌گرا و ذاتاً محافظه‌کار و وابسته است.

اما از جانب دیگر تلاش امریکایی‌ها نباید نادیده انگاشته شود زیرا که تحولات انقلابی در مصر، اگر در مسیری ملی‌گرایانه قرار می‌گرفت می‌توانست به گرایش‌های ضد امریکایی و غربی منجر شود؛ و اگر در مسیر اسلام‌گرایی هدایت می‌شد نیز سر منشأ گرایش‌های ضد امریکایی واقع می‌شد. که هر دو برای سیاست‌های خاورمیانه‌ای امریکا برای تأمین منافع خود و محافظت از اسراییل خطرناک بود. در این خصوص، یکی از نگرانی‌های عمده قدرت‌های غربی این است که روند تحولات در شمال آفریقا و خاورمیانه موجب شود که اساس و پایه طرح‌های امنیتی امریکا و متحدین غربی آنها متزلزل شود؛ لذا در حقیقت، با توجه به اینکه اغلب تجهیزات ارتش مصر، امریکایی و اروپایی است، و بنابراین تحریم غرب در عرضه تسلیحات نیز که می‌توانست به عنوان اهرم فشار علیه ارتش مصر در جریان انقلاب به کار گرفته شود، در عین حال نتیجه عکس هم ممکن بود داشته باشد. از این رو، با توجه به اینکه امریکا سالانه حدود دو میلیارد دلار به مصر کمک اقتصادی و نظامی می‌نماید و طی دهه گذشته حدود ۸۵ درصد تسلیحات مصر توسط امریکا تأمین شده است، لذا هم ارتش مصر به منظور تداوم کمک‌های نظامی امریکا، تمام تلاش خود را برای حفظ روابط دوستانه با امریکا به کار برد؛ و از سوی دیگر، امریکا، اتحادیه اروپا و اسراییل، سعی کردند تا تحولات مصر را به سمتی سوق دهند که معاهدات کنونی به ویژه معاهده کمپ‌دیوید، پابرجا بماند. در این خصوص، ظاهراً الگوی ترکیه مورد نظر کشورهای غربی است؛ زیرا ترکیه هر چند که از امریکا فاصله گرفته است، لیکن هیچ تردیدی در مورد عضویت خود در ناتو بروز نداده است. عقب‌نشینی و پذیرفتن شرایط جدید در مصر، هر چند برای قدرت‌های غربی دشوار است، ولی ظاهراً

1. تاریخ مشاهده خبر: ۲۵/۶/۲۰۱۳ (www.Amalalomma.net)



چاره‌ای جز آن ندارند؛ زیرا در صورت عدم مماشات با «مصر جدید»، این نگرانی برای غربی‌ها وجود دارد که مصر به جرگه کشورهای معارض با غرب بپیوندد؛ و نکته جالب توجه این بود که شورای عالی نظامی مصر نیز تلاش‌های خود را روی اطمینان‌دهی به شرکای منطقه‌ای و بین‌المللی مصر معطوف کرد. اطمینان از اینکه انقلاب مصر در حوزه سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی شاهد هیچ تغییری نخواهد بود. شورای عالی نظامی مصر در سیاست‌های منطقه‌ای این کشور به اقداماتی دست زد که نشان می‌داد دولت قاهره قصد دارد همچنان در اردوگاه سیاست‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده باقی بماند. بنابراین ارتش با ساختار توصیف‌شده فوق از اقدامات انقلابی بی‌زار است و خواهان وضع موجود در نظام بین‌المللی و گرایش به قدرت برتر جهانی است.

نتیجه‌گیری

بر این اساس، راهبرد واکنش ایالات متحده آمریکا در دوران ریاست جمهوری اوباما در قبال جنبش‌های مردمی به سه شکل تجلی یافت: ۱. در کشورهای همسو با آمریکا که انقلابیون از قدرت محدودی برخوردارند و احتمال جلوگیری از انقلاب وجود دارد تمام تلاش آمریکا مقابله با جنبش‌های مردمی و حمایت از دیکتاتورهاست؛ آن گونه که در بحرین، اردن و عربستان در جریان است؛ ۲. در کشورهای غیر همسو با آمریکا مانند لیبی و سوریه تلاش بر این است که حتی با دخالت نظامی به کمک معترضان آمده رژیم غیر همسورا ساقط نماید؛ ۳. در رژیم‌های همسو که نارضایتی مردمی بسیار زیاد است و احتمال مقابله با آن نتیجه بخش نخواهد بود رویکرد آمریکا همراهی با معترضان در الفاظ و موضع‌گیری‌های دیپلماتیک است و تمرکز بر نفوذ در میان مخالفان و هدایت جنبش با هدف روی کار آوردن رهبران همسو یا دست کم جلوگیری از روی کار آمدن رهبران انقلابی و غرب‌ستیز تعلق گرفته است؛ آن گونه که در مصر اتفاق افتاد. در مصر نه تنها دولت موقت دارنده قدرت اجرایی از لحاظ نگرش لیبرال و سکولار و وابسته به آمریکا بود بلکه نهاد هدایتگر (شورای نظامی پس از مبارک) جنبش که در جایگاه رهبری ایستاده و تصمیم‌گیری می‌کرد نیز از لحاظ فکری مالی و لجستیکی وابسته به آمریکا بود و تلاش‌های آمریکا در مهار ماهرانه خیزش مردم و همراهی ظاهری با آن باعث شد به رغم گرایش‌ها مخالفت مردمی در مقابل آمریکا رویکرد دوره انتقالی در مصر نسبت به آمریکا نه تنها با چالشی مواجه نشود بلکه به شکل قبلی و همانند نظام پیشین ادامه داشته باشد و آمریکا در تحولات جنبش مصر همچنان نقش ایفا نماید. در حالی

که شواهد عینی تحولات اخیر منطقه خاورمیانه بیانگر این است که در رویکرد ایالات متحده، پایبندی عملی به حق تعیین سرنوشت مردم وجود ندارد؛ بلکه تمامی اهداف امریکا در راستای منافع ملی خود بوده است. این شواهد نهایتاً پارادوکس عمیق میان آرمان و واقعیت را در سیاست خارجی امریکا به نمایش می‌گذارد. به عبارت دیگر، ناتوانی واشنگتن در حل این پارادوکس تاریخی میان آرمان‌های دموکراتیک و محافظه‌کاری مانعی در راه دموکراسی واقعی و عملی دولت‌های خاورمیانه عربی به شمار می‌رود و نهایتاً موجب طرح مطالبات حقوقی و سیاسی شهروندان در جوامع خاورمیانه در قالب مردمی و بیداری اسلامی شده است. همه این شواهد گویای عینی این مسئله است که تحولات منطقه، غرب و امریکا را با چالش جدی مواجه کرده و نیز عدم پایبندی آنها به اندیشه و رفتارشان را آشکار ساخته است.

از سویی نیز در انقلاب‌ها که انرژی‌های مردمی تحولات گسترده‌ای را ایجاد می‌کند، نقش رهبری در استفاده از انرژی‌های مردم و به کارگیری آنها در جهت منافع ملی و تحقق اهداف مردمی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. در نبود یک سیستم مدیریت و رهبری آگاه در جنبش مصر رهبری مرحله‌گذار به دست ارتش یعنی نهاد کهنه وابسته به ساختار قدیم قدرت و کشور خارجی یعنی امریکا افتاد و مزیت‌های این جنبش به نقاط ضعف تبدیل شد و زمینه خستگی و یأس مردم را از جنبش فراهم آورد.

